

## فصل هفدهم

## «روزهای آوریل»

روز بیست و سوم مارس، آمریکا وارد جنگ شد. در آن روز، پتروگراد سرگرم تدفین قربانیان انقلاب فوریه بود. مراسم تشییع جنازه ها- در ذات خود ظفرمند، و لبریز از لذت حیات- نغمه ی شکوهمندی بود در پایان سمفونی پنج روزه. همه در آن مراسم شرکت کردند: هم آن هائی که دوشادوش قربانیان جنگیده بودند، و هم آن هائی که کوشیده بودند تا رزمندگان را از نبرد باز دارند، و هم چنین به احتمال قوی کسانی که قربانیان را کشته بودند- و بیش از همه، آن ها که خویشتن را از میدان کارزار کنار کشیده بودند. در کنار کارگران و سربازان و شهرنشینان خرده پا، دانشجویان را می دیدی و وزرا را و سفیرکبیرها و بورژواها و خبرنگارها و خطبا و رهبران همه ی احزاب را. تابوت های سرخ بردوش کارگران و سربازان به ردیف از مناطق کارگرنشین به گورستان مارس فیلد برده می شدند. هنگامی که تابوت ها را به درون گور می نهادند، غرش نخستین سلام تدفین از قلعه ی پتروپل برخاست، و توده های بی شمار مردم را تکان داد. تویی که شلیک می کرد، آوای تازه ای داشت: توپ ما، سلام ما. ناحیه ی وایبورگ پنجاه و یک تابوت سرخ را بر دوش کشید. این رقم فقط بخشی از قربانیانی بود که ناحیه ی وایبورگ به آن ها افتخار می کرد. در میان صفوف کارگران وایبورگ، فشرده تر از همه ی صفوف، پرچم های بلشویک به کثرت دیده می شد، اما آن پرچم ها، همراه با پرچم های دیگر، صلح جویانه در هوا می جنبیدند. در گورستان مارس فیلد فقط اعضاء حکومت، نمایندگان شورا، و

نمایندگان دومای دولتی حضور داشتند. دومای دولتی از چندی پیش جان سپرده بود اما از تشییع جنازه ی خویش سر باز می زد. در طول آن روز، بیش از هشت صد هزار تن از مردم، بیریق و پرچم در دست، از کنار گورها گذشتند. و هر چند بنا بر پیش بینی های اولیه ی عالی ترین مقامات نظامی، امکان نداشت توده ای به آن عظمت از نقطه ی ثابتی بگذرد و مخرب ترین آشوب ها و مهلک ترین گرداب ها را به وجود نیارد، با این حال تظاهرات آن روز با نظم کامل صورت گرفت. این پدیده عموماً در تجمعات انقلابی دیده می شود، زیرا آگاهی رضایت بخشی از پیروزی بزرگ، آمیخته به این امید که همه چیز در آینده بهتر و بهتر خواهد شد، بر این تجمعات حکم فرماست. فقط همین احساس بود که نظم را نگاه داشت، زیرا سازماندهی در میان توده ها هنوز ضعیف بود و بی تجربه و بی اعتماد به خود. این مراسم ظاهراً باید برای رد افسانه ی انقلاب بی خونریزی کفایت می کرد. با این حال، احساسات حاکم بر مراسم تشییع جنازه همان فضائی را که در نخستین روزهای انقلاب سبب پیدائی افسانه ی انقلاب بی خونریزی شده بود، بار دیگر تا حدودی زنده کرد.

بیست و پنج روز بعد- بیست و پنج روزی که شورا در خلالش تجارب بسیار اندوخته و اعتماد به نفس فراوانی کسب کرده بود- مصادف بود با جشن های روز اول ماه مه. (یکم ماه مه مطابق با تقویم غرب، هجدهم آوریل مطابق با تقویم قدیم روسیه.) همه ی شهرهای روسیه غرق در تجمعات و تظاهرات شدند. نه فقط واحدهای صنعتی، بلکه سازمان ها و نهادهای دولتی و شهری و روستائی نیز تعطیل کردند. در موعلیف، مقر فرماندهی ستاد عالی ارتش، سواره نظام سن ژرژ پیشاپیش صفوف تظاهرکنندگان اسب رانند. اعضای ستاد- یعنی همان ژنرال های برکنار نشده ی تزار- زیر پرچم های یکم ماه مه رژه رفتند. آن تعطیل کارگری، و ضدجنگ، با تجلیات انقلابی نمای میهن پرستی در آمیخت. قشرهای مختلف مردم هر یک کیفیت خاص خویش را به آن جشن بخشیدند، اما همه تشکیل کلیت واحدی را می دادند که

هر چند وابستگی اجزایش به یکدیگر سست و دروغین بود، اما شکوه ویژه ای داشت. در هر دو پایتخت و در مراکز صنعتی، کارگران فرماتروای مراسم بودند، و در میان آنان هسته های نیرومند بلشویسم با پرچم ها و شعارها و نطق ها و فریادهایشان جلوه ی مشخصی داشتند. بر سر در عظیم کاخ مارینسکی، پناهگاه حکومت موقت، پارچه ی سرخ رنگ طویلی دیده می شد که بر آن نوشته بودند: "جاوید باد بین الملل سوم!" مقامات دولت، که هنوز بر کمرونی اداری خود فائق نیامده بودند، نمی توانستند عزم خود را جزم کنند و این شعار نامطبوع و نگران کننده را پانین بکشند. ظاهراً همه غرق در شادی و سرور بودند. نیروهای مستقر در جبهه تا آن جا که مقدورشان بود، آن روز را جشن گرفتند. از سنگرها خبر می رسید که سربازها سرگرم تهنیت گویی و سخنرانی و شعارخوانی و خواندن سرودهای انقلابی اند، و آلمان ها نیز از آن سوی جبهه پاسخ مثبت می دهند.

جنگ هنوز به آخر نرسیده بود؛ برعکس، دامنه اش گسترش یافته بود. یکی دیگر از قاره های جهان به تازگی- در همان روز تشییع جنازه ی شهدا- وارد جنگ شده و دورنمای تازه ای به جنگ داده بود. معهذاً در همین احوال در سراسر روسیه، اسرای جنگ دوشادوش سربازها و زیرپرچم های یکسان، در مراسم جشن و سرور شرکت جستند و گاهی اوقات همان سرودهای انقلابی را به زبان های دیگر خواندند. در این شادمانی بی حد و حصر، که مانند سیل بهاری مرزهای طبقاتی و حزبی و فکری را می شست و محو می کرد، تظاهرات مشترک سربازهای روس با اسرای جنگی آلمان و اتریش، حقیقت درخشان و امیدبخشی بود که به انسان نوید می داد شاید انقلاب، علی رغم همه ی مشکلات، مبانی جهان بهتری را دربر داشته است.

مانند مراسم تدفین قربانیان انقلاب در ماه مارس، جشن های روز اول ماه مه نیز بدون بروز حادثه و بدون تلفات مثل یک "عید ملی" سپری شد. با این حال، اگر گوش تیز و شنوایی می داشتی ممکن بود از میان صفوف سربازان و کارگران زمزمه هائی تهدیدآمیز و حاکی از بی صبری بشنوی. زندگی روز به روز دشوارتر و

دشواری می شد. قیمت اجناس و مایحتاج مردم به طرز نگران کننده ای بالا رفته بود؛ کارگران می خواستند که حداقل دستمزدشان افزایش یابد؛ کارفرماها مقاومت می کردند؛ هر روز کشمکش های بیشتری در کارخانه ها رخ می داد؛ مواد غذایی سخت نایاب شده بودند؛ جیره روزانه ی نان دائماً کاهش می یافت؛ غلات به طور کلی جیره بندی شده بودند؛ موج نارضایتی در پادگان ها بالا گرفته بود. ستاد ارتش در منطقه، که خود را برای مهار کردن سربازها آماده می ساخت، شروع به انتقال واحدهای انقلابی از پتروگراد به ایالات کرده بود. در جلسه ی عمومی پادگان پتروگراد در روز هفدهم آوریل، سربازها، که از این طرح های خصمانه بو برده بودند، خواستار جلوگیری از انتقال واحدها شدند. این خواست بعداً نیز ادامه یافت، و هر بار که بحران تازه ای در انقلاب پیش می آمد، خواست سربازها نیز شکل قاطع تر و قاطع تری به خود می گرفت. اما ریشه ی همه این مصائب و پلیدی ها در جنگ بود، و پایانی برای جنگ دیده نمی شد. پس انقلاب چه وقت صلح را به ارمغان خواهد آورد؟ کرنسکی و تزرتلی منتظر چه هستند؟ توده ها هر روز با دقت بیشتری به بلشویک ها گوش فرا می دادند، از گوشه ی چشم به بلشویک ها می نگریستند، با نگاه هائی پرسنده و منتظر، برخی با حالتی نیمه خصمانه، برخی دیگر از هم اکنون با اعتماد. در زیر نظم ظفرمندانگی تظاهرات، احساسات مردم منقبض بود. توده ها ناآرام بودند.

با همه ی این اوصاف، هیچ کس- حتی کسانی که شعار "جاوید باد بین الملل سوم!" را بر سر در کاخ مارینسکی نوشته بودند- تصور نمی کرد که گذشت دو سه روزه ی زمان، نقاب وحدت ملی را بی رحمانه از چهره ی انقلاب بدرَد. آن حادثه ی پرهیبت، که اجتناب ناپذیری اش را بسیاری پیش بینی می کردند، اما احدی به این زودی انتظارش را نداشت، ناگهان از راه در رسید. محرک اصلی در این میان، سیاست خارجی حکومت موقت بود، یعنی مسأله ی جنگ. آن کس که شعله ی کبریت را به جاشنی نزدیک کرد نیز کسی نبود جز جناب میلی یوکوف.

داستان آن کبریت و آن چاشنی از قرار زیر بود: همان روز ورود آمریکا به جنگ، وزیر امور خارجه ی حکومت موقت دل و جرئت تازه ای یافت و برنامه ی خود را برای خبرنگاران مطبوعات فاش ساخت: تصرف قسطنطنیه، تصرف ارمنستان، تجزیه ی اتریش و ترکیه. تصرف شمال ایران، و مهم تر از همه، حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، میلی یوکوف در مقام مورخ دربارہ ی میلی یوکوف در مقام وزیر توضیح می دهد که: "میلی یوکوف در همه ی نطق های خود بر مقاصد صلح جویانه ی جنگ آزادی بخش قاطعانه تأکید می کرد، اما او همواره نطق هایش را در ارتباط با مسائل و منافع روسیه ایراد می کرد." مصاحبه ی مطبوعاتی میلی یوکوف شنوندگان را مشوش کرد. روزنامه ی منشویک ها فریاد برداشت که: "حکومت موقت تا کی خیال دارد در سیاست خارجی خود به دورویی ادامه دهد؟ چرا حکومت موقت از دول متفق نمی خواهد که قاطعانه جهان خواری را تخطئه کنند؟" آن چه این روزنامه نویس ها دورویی تلقی اش می کردند، زبان رک و پوست کنده ی درندگان بود. این روزنامه نویس ها کاملاً آماده بودند تا رهائی از دورویی را در نقاب صلح جویانه ای ببینند که درندگان بر اشتهای سیری ناپذیر خود می نهند. کرنکسی، وحشت زده از واکنش دموکرات ها، شتاب زده از طریق مطبوعات اعلام کرد: "برنامه ی میلی یوکوف صرفاً عقاید شخصی اوست." لابد صاحب این عقاید شخصی برحسب تصادف وزیر امور خارجه از آب در آمده بود.

تزرتلی که استعداد خاصی در یافتن راه حل های مبتذل داشت، اصرار می کرد که لازم است حکومت موقت اعلام کند که جنگ برای روسیه صرفاً تدافعی خواهد داشت. مقاومت میلی یوکوف و تا حدی نیز مقاومت گوجکوف، درهم شکسته شد، و در روز بیست و هفتم مارس، حکومت موقت اعلامیه ای به این مضمون انتشار داد: "هدف روسیه ی آزاد نه سلطه یافتن بر خلق های دیگر است، و نه محروم کردن خلق ها از میراث ملی آنان، و نه تصرف سرزمین های بیگانه به ضرب زور،" اما "روسیه در

هر حال باید تعهدات خود را در برابر متفقین خود رعایت کند." بدین ترتیب، پادشاهان و پیامبران نظام دو قدرتی اعلام کردند که قصد دارند دست در دست پدرکشان و زناکاران به ملکوت بهشت وارد شوند. آن آقایان علاوه بر همه ی کمبودهای خود، از شوخ طبعی هم بی بهره بودند. از اعلامیه ی بیست و هفتم مارس نه تنها مطبوعات سازشکاران، که حتی *پراودا*ی کامنف و استالین هم استقبال کردند. در این خصوص، *پراودا* چهار روز پیش از بازگشت لنین در سرمقاله ی خود چنین نوشت: "حکومت موقت قاطعانه و به صراحت در برابر همه ی مردم اعلام کرده است که هدف روسیه سلطه یافتن بر ملت های دیگر نیست،" و غیره و غیره. مطبوعات انگلیس بلافاصله و با مسرت تمام، تخطئه ی روسیه را از جهان خواری به چشم پوشی روسیه از قسطنطنیه تعبیر کردند، و البته انگلستان را به هیچ عنوان مشمول این سیاست تخطئه ندیدند. سفیر روس در لندن از این بابت نگران شد، و از مسکو خواست تا در توضیح اعلامیه ی خود یادآور شود که "روسیه اصل صلح جوئی و تخطئه ی جهان خواری را بدون قید و شرط رعایت نخواهد کرد بلکه این گونه اصول را تا آن جا مراعات خواهد نمود که به منافع حیاتی اش لطمه ای وارد نیاید." اما واضح است که این تذکار با فرمول میلی یوکوف اندک تفاوتی نداشت: "ما قول می دهیم که هیچ کس را چپاول نکنیم مگر آن که به چپاولش احتیاج داشته باشیم." پاریس، برخلاف لندن، نه فقط به پشتیبانی از میلی یوکوف برخاست، بلکه او را به پیگیری برنامه ی خود ترغیب کرد، و از طریق پاله نولوگ لزوم شدت عمل بیشتری را در قبال شورا، به مسکو یادآور شد.

ریبو، نخست وزیر فرانسه، که حوصله اس از بوروکراسی وحشتناک پتروگراد سر رفته بود، از لندن و رم پرسید: "آیا لازم نمی دانید که از حکومت موقت بخواهیم در سیاست های خود از ابهام بپرهیزد؟" لندن جواب داد که صلاح در آن است که "سوسیالیست های فرانسوی و انگلیسی، که به روسیه فرستاده شده اند، فرصت دهیم تا تأثیر لازم را بر همکاران روسی خود بگذارند."

اعزام سوسیالیست های ملل متفق به روسیه به ابتکار ستاد عالی ارتش روس- یعنی به ابتکار ژنرال های تزار- صورت گرفته بود. ریپو درباره ی آلبر توماس به میلی یوکوف نوشت: "ما معتقدیم که او به تصمیمات حکومت موقت استحکام خاصی خواهد بخشید." اما میلی یوکوف گله داشت که توماس بیش از اندازه با رهبران شورا لاس می زند. ریپو به او پاسخ داد که توماس "صادقانه می کوشد" تا از نظرگاه میلی یوکوف حمایت کند، و معذک قول داد که سفیر خود را به حمایت موثرتری وادارد.

اعلامیه ی بیست و هفتم مارس، هر چند پوچ، دول متفق را نگران ساخت، زیرا آنان این اعلامیه را امتیازی به شورا می دانستند. از لندن خبر رسید که ایمان دولت انگلیس به "قدرت نظامی روسیه" سست شده است. پاله نولوگ از "جین و عدم قاطعیت" اعلامیه شکایت داشت. اما این همان چیزی بود که میلی یوکوف می خواست. میلی یوکوف به امید دریافت کمک از متفقین، دست به قمار بزرگی زده بود که از حد اعتباراتش فراتر می رفت. اندیشه ی بنیادی او این بود که از جنگ بر علیه انقلاب استفاده کند، و نخستین وظیفه اش در این راه آن بود که دموکراسی را دلسرد کند. اما درست در نخستین روزهای آوریل، سازشکاران پیرامون مسائل سیاست خارجی، حساسیت و ناراحتی روزافزونی از خود نشان دادند، زیرا طبقات پائین در خصوص این مسائل، بی امان به ایشان فشار می آوردند. حکومت احتیاج به وام داشت. اما توده ها، با همه ی احساسات دفاع طلبانه ی خود، با وام برای مقاصد صلح جویانه از بن جان موافق و با وام برای جنگ قاطعانه مخالف بودند. از این رو، لازم بود که در باغ سبز صلح به توده ها نشان داده شود.

تزرنتلی با پیروی از سیاست معمول خود دایر بر نجات از بن بست از طریق راه حل های مبتذل، پیشنهاد کرد که دموکرات ها از حکومت موقت بخواهند تا یادداشتی مشابه با اعلامیه ی بیست و هفتم مارس برای دول متفق ارسال دارد. و در عوض، کمیته ی اجرایی متعهد می شد که "وام آزادی" را به تصویب شورا برساند.

میلی یوکوف با این معامله موافقت کرد. اما تصمیم گرفت که از این معامله استفاده ی مضاعفی ببرد. یادداشت میلی یوکوف به بهانه ی تفسیر اعلامیه ی بیست و هفتم مارس، این اعلامیه را باطل کرد. میلی یوکوف در یادداشت خود توضیح داده بود که عبارات صلح دوستانه ی حکومت موقت "به هیچ وجه نباید برای کسی این توهم را پیش آورد که انقلاب فوریه نقش روسیه را در مبارزه ی مشترک متفقین تضعیف خواهد کرد. کاملاً برعکس- میل متفقین به پیروزی قاطع در جنگ جهانی اینک تقویت شده است." ضمناً میلی یوکوف در این یادداشت اظهار امیدواری کرده بود که پیروزمندان "راهی برای دست یافتن به آن ضمانت ها و قوانینی بیابند که برای پیشگیری از درگیری های خونین در آینده لازمند." مراد از "ضمانت ها و قوانین" که به اصرار توماس در متن یادداشت گنجانده شده بود، در قاموس سیاستمداران دزد، به خصوص فرانسویان، چیزی نبود مگر جهان خواری و غرامت های جنگی. روز اول ماه مه، میلی یوکوف یادداشتش را، که به دیگته ی دول متفق نوشته شده بود، به حکومت های دول متفق تلگراف زد. و سپس نسخه ای از آن را به کمیته ی اجرایی و نسخه ای دیگر را به مطبوعات فرستاد. حکومت موقت کمیسیون تماس را به کلی نادیده گرفت و کمیته ی اجرایی خود را در موقعیت شهروندان عادی یافت. با وجود آن که سازشکاران همه ی نکاتی را که در یادداشت آمده بود، پیشتر هم از دهان میلی یوکوف شنیده بودند، این بار اقدام عمداً خصمانه ی میلی یوکوف از چشمشان پنهان نماند. یادداشت میلی یوکوف سازشکاران را نزد مردم خلع سلاح کرد؛ و در واقع از سازشکاران خواست تا بین بلشویسم و امپریالیسم فوراً یکی را انتخاب کنند. آیا غرض میلی یوکوف واقعاً همین نبود؟ همه ی شواهدی که در دست داریم رأی به غرض ورزی میلی یوکوف می دهند؛ و حتی از قرائن موجود چنین بر می آید که نقشه ی او مقاصد دیگری هم دربر داشت. میلی یوکوف از ماه مارس کوشیده بود تا نقشه ی فرجامی را که برای تسخیر بغاز داردانل به وسیله ی ارتش روس در سر می پروراند، از نو زنده کند، و به این منظور مذاکرات متعددی با ژنرال



آلکسیف انجام داده و او را به اجرای آن عملیات ترغیب کرده بود. عملیاتی که بنا به حساب‌گری‌های میلی‌یوکوف، دموکرات‌ها و اعتراض‌های آنان را برعلیه جهان‌خواری، در مقابل عمل انجام شده‌ای قرار می‌داد. یادداشت میلی‌یوکوف در هجدهم آوریل، یورش مشابهی بود به سواحل بی‌دفاع و آسیب‌پذیر دموکراسی. این دو عمل-عمل نظامی از یکسو و عمل سیاسی از سوی دیگر-مکمل یکدیگر بودند، و در صورت موفقیت، یکدیگر را موجه جلوه می‌دادند. اصولاً هیچ‌کس پیروزمندان را محکوم نمی‌کند. اما مقدر نبود که میلی‌یوکوف پیروز از آب در آید. برای حمله به داردائل دویست تا سیصد هزار سرباز لازم بود، و طرح میلی‌یوکوف فقط به یک ناکام ماند: امتناع سربازها، سربازها موافقت کردند که از انقلاب دفاع کنند، اما حاضر نبودند به تهاجم دست زنند. تلاش میلی‌یوکوف برای تسخیر داردائل به جانی نرسید، و شکست او در این راه، طرح‌های دیگرش را هم نقش بر آب کرد. اما باید اعتراف کرد که میلی‌یوکوف نقشه‌هایش را خوب طرح‌ریزی کرده بود-البته به شرطی که برنده می‌شد.

روز هفدهم آوریل در پتروگراد، تظاهرات میهن پرستانه‌ی کابوس‌آسای معلولین جنگ صورت گرفت. خیل عظیمی از چلاق‌ها و بی‌دست‌ها و سر و گردن شکسته‌ها از بیمارستان‌های پایتخت بیرون آمدند و به سوی کاخ تورید عزیمت کردند. آن‌ها که توانایی راه رفتن نداشتند، در کامیون‌ها حمل شدند. شعار اصلی معلولین عبارت بود از: "جنگ تا به آخر." این شعار تا حدی از یأس و دل‌شکستگی تفاله‌های انسانی جنگ امپریالیستی سرچشمه می‌گرفت، زیرا معلولین آرزو داشتند که انقلاب به آن‌ها نگوید که فداکاری‌شان بیهوده بوده است. اما بانی این تظاهرات حزب کادت، یا بهتر بگوییم شخص میلی‌یوکوف بود که با این کار خود را آماده می‌کرد تا روز بعد ضربه‌ی سهمگین‌اش را به انقلاب وارد سازد.

در جلسه‌ی ویژه‌ی کمیته‌ی اجرایی که شب هنگام در نوزدهم آوریل تشکیل شد، یادداشتی که روز پیش به دول متفق ارسال شده بود مورد بحث قرار گرفت.

استانکویچ گواهی می دهد که: "پس از نخستین قرائت یادداشت، همه ی اعضاء یک صدا و بدون بحث و گفت گو تصدیق کردند که این یادداشت آن چیزی نیست که کمیته انتظار داشته است." اما مسئولیت این یادداشت را حکومت، که کرنسکی را هم شامل می شد، بر عهده گرفته بود. در نتیجه، پیش از هر چیز می باید به نجات حکومت شتافت. تزلتلی شروع کرد به از رمز در آوردن یادداشت. هر چند هرگز رمزی در آن به کار نرفته بود. و کشف محاسن بی شمارش. اسکولف خاطر نشان ساخت که به طور کلی نباید انتظار داشت که "اهداف دموکراسی با اهداف حکومت مو به مو تطابق داشته باشد." عقلاً جملگی تا سپیده دم بیدار نشستند و خود خوری کردند، اما راه حلی نیافتند. آن گاه در پگاه متفرق شدند، منتها چند ساعت بعد دگر بار گرد آمدند. ظاهراً امیدوار بودند که زمان همه ی زخم ها را التیام دهد.

یادداشت میلی یوکوف در همه ی روزنامه های صبح منتشر شد. روزنامه ی رخ با لحنی که با دقت فراوان تحریک آمیز انتخاب شده بود، درباره ی یادداشت اظهار نظر کرد. روزنامه های سوسیالیستی با هیجان فراوان در این خصوص قلم فرسائی کردند. روزنامه ی منشویکی *رابوچیا گازتا*، که برخلاف تزلتلی و اسکولف هنوز موفق نشده بود خود را از قید خشم شب قبل برهاند، در یکی از مقاله هایش نوشت که حکومت موقت سندی را انتشار داده است که "فقط مایه ی استهزای دموکراسی است،" و از شورا خواستار اقدامات قاطعی شد تا بلکه "از عواقب وخیم این یادداشت پیش گیری شود." در این عبارات، فشار روز افزون بلشویک ها به وضوح احساس می شد.

کمیته ی اجرائی جلسات خود را ادامه داد، اما بار دیگر متقاعد شد که از گشودن این مشکل عاجز است. سرانجام کمیته ی اجرائی تصمیم گرفت که به منظور "کسب اطلاعات لازم"، شورا را به تشکیل یک جلسه ی ویژه ی عمومی فرا بخواند. در حقیقت امر منظور کمیته ی اجرائی آن بود که میزان نارضایتی را در میان صفوف

پاین تر سبک سنگین کند، و برای ظفره روی های خود مجال دیگری بیابد. ضمناً انواع و اقسام جلسه های تماس پیشنهاد شد، تا بلکه آب ها از آسیاب بیفتند. اما در گیرودار شلتاق بازی های حاکمیت مضاعف، قدرت سومی به ناگاه پا در میان گذاشت. توده ها تفنگ به دست به خیابان ها ریختند. در میان سرنیزه های سربازان، پارچه ی طویلی را می دیدی که بر آن نوشته شده بود: "مرگ بر میلی یوکوف!" در شعارهای دیگر، برای کوچکوف نیز آرزوهای مشابه شده بود. باورت نمی آمد که این تظاهرات خشماگین را همان تظاهر کنندگان روز اول ماه مه برپا کرده اند.

مورخ ها این جنبش را "خود به خود" نامیده اند، زیرا هیچ حزبی در به راه انداختنش دخالت نداشت. نخستین فردی که در آن روز سربازها را به خیابان ها فرا خواند، شخصی بود به نام لیند که با این کار نام خود را در تاریخ انقلاب به ثبت رساند. لیند "پژوهشگر و ریاضیدان و فیلسوف" بود و در هیچ حزبی عضویت نداشت. منتها از مصمیم قلب با انقلاب موافق بود و از دل و جان آرزو داشت که انقلاب به وعده های خود وفا کند. یادداشت میلی یوکوف و اظهارنظرهای روزنامه ی رخ، او را برانگیخته بود. شرح حال نویس او می گوید: "لیند بدون آن که با کسی مشورت بکند، فوراً دست به عمل زد. او مستقیماً به هنگ فنلاند رفت، کمیته ی هنگ را دور خود گرد آورد و پیشنهاد کرد که همه ی افراد بلافاصله به سمت کاخ مارینسکی عزیمت کنند... پیشنهاد لیند پذیرفته شد و در ساعت سه بعد از ظهر خیل عظیمی از فنلاندی ها، در حالی که شعارهای خشم آلودی حمل می کردند، در خیابان های پتروگراد به راه افتاد. "پس از هنگ فنلاند نوبت رسید به هنگ صدو هشتم ذخیره، هنگ مسکو، هنگ پاولوفسکی، هنگ ککزگولمسکی، ملوانان ناوگان دوم بالتیک- روی هم رفته در حدود بیست و پنج تا سی هزار مرد که همه مسلح بودند. این خلجان به مناطق صنعتی نیز سرایت کرد؛ کارگران دست از کار کشیدند و به تبعیت از سربازان جملگی به خیابان ها ریختند.

میلی یوکوف با اطمینان تمام، چنان که گویی از سربازها پرس و جو کرده باشد، می گوید: "بیشتر سربازها نمی دانستند چرا به خیابان ها آمده اند. علاوه بر نیروهای نظامی، پسر بچه های کارگر نیز در تظاهرات شرکت کردند. این دسته ی اخیر به بانگ بلند (!) فریاد می کشیدند که ده تا پانزده روپل برای این کار به آنان پرداخت شده است." به زعم میلی یوکوف منشاء این پول نیز روشن بود: "نقشه ی برکناری دو وزیر (میلی یوکوف و گوچکوف) مستقیماً زیر سر آلمان بود." میلی یوکوف این توضیح حکیمانه را نه در بحبوحه ی مبارزه ی آوریل، بلکه مدت ها بعد ارائه داد، یعنی سه سال پس از آن که حوادث اکتبر کاملاً به او ثابت کرده بود که برای برانگیختن نفرت مردم به میلی یوکوف هیچ کس ناچار نبود هزینه ی زیادی متحمل شود.

علت ناگهانی بودن و ماهیت غافلگیرکننده ی تظاهرات آوریل را باید در واکنش صریح و بلاواسطه ای دانست که توده ها در برابر فریبکاری طبقات بالا نشان می دهند. مردم بدون آن که دچار احساسات شوند، با یقین کامل می گفتند: "مادام که حکومت به صلح دست نیافته است، باید گوش به زنگ بود." توده ها فرض را بر این گذاشته بودند که طبقات بالا از هیچ کوششی برای رسیدن به صلح فروگذار نیستند. ناگفته نماند که بلشویک ها به مردم هشدار می دادند که حکومت به منظور غارتگری های هر چه بیشتر، جنگ را ادامه خواهد داد. اما آیا چنین چیزی ممکن بود؟ پس کرنسکی را چه می گونید؟ ما رهبران شورا را از ماه فوریه تا به حال می شناسیم. آن ها نخستین کسانی بودند که در پادگان به دیدار ما آمدند. آن ها خواهان صلحند. به علاوه، نئین یک راست از برلین برگشته حال آن که تزرتلی تا دیروز در زندان به اعمال شاقه محبوس بود. باید صبور باشیم.... در همین احوال، کارخانه ها و هنگ های مترقی روز به روز با قاطعیت بیشتری شعارهای صلح جویانه ی بلشویک ها را سرمشق خود قرار می دادند: انتشار معاهدات سری؛ طرد نقشه های تجاوزگرانه ی دول متفق؛ پیشنهاد علنی برای صلح فوری به همه ی

کشورهای متخاصم. یادداشت هجدهم آوریل در میان این احساسات پیچیده و بی ثبات فرود آمد. چطور ممکن است؟ مثل این که آن بالائی ها طرفدار صلح نیستند و همان هدف های کهنه ی جنگ را دنبال می کنند. پس همه ی صبر و انتظار ما بیهوده بود؟ مرکز بر... اما آخر مرگ بر کی؟ آیا ممکن است حق با بلشویک ها باشد؟ بعید است. اما این یادداشت را چه می گویی؟ معنای این یادداشت این است که یک زیدی مشغول فروختن پوست تن ما به متحدان تزار است. از یک مقایسه ی ساده ما بین مندرجات مطبوعات کادت و مطبوعات سازشکاران چنین بر می آمد که میلی یوکوف، با سوءاستفاده از اعتماد عوام، در حقیقت امر بر آن بود که دست در دست لوید جرج و ریبو سیاست تجاوزگرانه ی خود را دنبال کند. و با این حال، کرنسکی اعلام کرده بود که نقشه ی فتح قسطنطنیه "عقیده ی شخصی میلی یوکوف است." ... بدین شکل بود که این جنبش شعله ور شد.

اما جنبش از تجانس کامل برخوردار نبود. برخی از عناصر عجول در میان انقلابیون، در برآورد دامنه و پختگی سیاسی جنبش مبالغه کردند، زیرا جنبش به ناگاه و به طرز غافلگیرکننده ای آغاز شده بود. در این میان، بلشویک ها تبلیغات پرتحرکی را در میان سربازان و کارگران آغاز کردند. ایشان خواست "برکناری میلی یوکوف" را، که در واقع برنامه ی حداقل جنبش بود، با شعارها و پلاکارت هائی بر علیه کل حکومت موقت تکمیل کردند. اما عناصر مختلف، شعارهای بلشویک ها را به طرق مختلف تعبیر کردند: برخی از عناصر این شعارها را شعارها ی تبلیغاتی دانستند، و برخی دیگر آن ها را وظیفه ی میرم روز تلقی کردند. هنگامی که سربازها و کارگرهای مسلح با شعار "مرگ بر حکومت موقت!" به خیابان ها ریختند، تظاهراتشان ناگزیر رنگی از قیام مسلحانه به خود گرفت. گروه کثیری از کارگرها و سربازها کاملاً آماده بودند که کار حکومت موقت را همان دم و در همان جا یکسره کنند. آن ها کوشیدند تا وارد کاخ مارینسکی شوند، راه های خروجی کاخ را ببندند و وزرا را دستگیر کنند. اسکوبلف مأمور نجات وزرا شد، و او مأموریت خود را با

موفقیت به انجام رساند، منتها بیشتر به این دلیل که کاخ مارینسکی در آن روز برحسب تصادف خالی بود.

در آن روز، حکومت به علت بیماری گوجکوف در منزل شخصی گوجکوف تشکیل جلسه داده بود. اما آن چه وزرا را از توقیف نجات داد، دست تصادف نبود؛ حقیقت آن بود که خطر بزرگی آنان را تهدید نمی کرد. آن سپاه بیست و پنج یا سی هزار نفره که برای مبارزه با ادامه دهندگان جنگ به خیابان ها ریخته بود، برای واژگون کردن حکومت شاه زاده لووف کافی بود سهل است، حکومت های قوی تر از آن را هم می توانست به دیار عدم بفرستد، اما تظاهرکنندگان چنین هدفی نداشتند. یگانه قصد آنان این بود که مشت خود را از پشت پنجره به حکومت نشان دهند تا بلکه آن آقایان محترم از تیز کردن دندان خود برای بلعیدن قسطنطنیه دست بکشند و به مسائله ی صلح پردازند. سربازها امیدوار بودند بدین طریق به کرنسکی و تزرتلی بر علیه میلی یوکوف کمک کنند.

ژنرال کورنیلوف در جلسه ی آن روز حکومت حضور یافت، اخبار قیام مسلحانه ای را که در شهر جریان داشت به حکومت موقت گزارش داد، و اعلام کرد که در مقام فرمانده ی نیروهای حوزه ی نظامی پتروگراد به راحتی قادر است با نیروهائی که در اختیار دارد اغتشاشاتی را که در شهر رخ داده است با مشت آهنین سرکوب کند؛ و اضافه کرد که فقط منتظر دستور است. کولچاک، که برحسب تصادف در آن جلسه حضور داشت، بعدها در محاکمه ای که به اعدام او منجر شد شرح داد که شاه زاده لووف و کرنسکی هر دو با سرکوبی تظاهرات به وسیله ی قوای نظامی، مخالفت کردند. میلی یوکوف حرف خود را به صراحت بیان نکرد، اما برای خلاصه کردن مطلب اظهار داشت که وزرای عالی قدر می توانند هر طور که میل دارند احتجاج کنند، اما تصمیم ایشان مانع از انتقالشان به زندان نخواهد شد. شکی نیست که کورنیلوف در توافق با رهبری کادت ها عمل می کرد.

سازشکاران بدون زحمت چندانی توانستند سربازهای تظاهرکننده را به دور شدن از کاخ مارینسکی، و حتی به بازگشت به پادگان، ترغیب کنند. با این حال، سیلی که در شهر طغیان کرده بود، کاملاً فروکش نکرد. مردم گوشه به گوشه ازدحام می کردند؛ جلسه تشکیل می دادند، کنج خیابان ها با یکدیگر جروبخت می کردند؛ مسافران ترامواها به دو دسته ی هوادار و مخالف میلی یوکوف تقسیم می شدند و با یکدیگر به مرافعه می پرداختند. در خیابان نوسکی و خیابان های اطرافش، خطبای بورژوا مردم را بر علیه لنین- که به زعم آن ها از آلمان فرستاده شده بود تا کار میلی یوکوف، آن میهن پرست بزرگ را بسازد- تحریک کردند. در حومه ها و مناطق کارگرنشین، بلشویک ها کوشیدند تا آتش خشمی را که بر علیه یادداشت هجدهم آوریل و نویسنده اش در میان مردم شعله ور شده بود، به دامن حکومت موقت سرایت دهند.

ساعت هفت عصر، مجمع عمومی شورا منعقد شد. رهبران شورا نمی دانستند به حضار، که جملگی از فرط هیجان رعشه گرفته بودند، چه بگویند. چیدزه مشروحاً به حضار توضیح داد که قرار است پس از خاتمه ی جلسه، شورا با حکومت موقت ملاقات کند. چرنوف سعی کرد که حضار را از بروز جنگ داخلی بترساند. فنودوروف، فلزکار و عضو کمیته ی مرکزی بلشویک ها، پاسخ داد که جنگ داخلی به هر حال در گرفته است، و اینک شوراها موظفند با تکیه بر جنگ داخلی، قدرت را در چنگ خود قبضه کنند. سوخانوف در این خصوص می نویسد: "سخنان فنودوروف کلمات تازه و موحشی را دربر داشتند. کلمات او به قلب احساسات حاکم بر شورا فرو نشست و با چنان استقبالی روبه رو شد که بلشویک ها هرگز ماندش را در شورا ندیده بودند، و تا مدت ها بعد نیز ندیدند."

اما محور بحث کنفرانس به وسیله ی نطق نامنتظری تعیین شد که معبود کرنسکی، یعنی استانکویچ، سوسیالیست لیبرال، ایراد کرد. استانکویچ پرسید: "رفقا، اصولاً چه لزومی دارد که ما وارد عمل شویم؟ نیروهای خود را بر علیه چه کس بسیج کنیم؟

یگانه قدرت موجود شمایید و توده هائی که پشت سر شما ایستاده اند... نگاه کنید! ساعت اینک پنج دقیقه به هفت است." - (استانکویچ انگشت خود را به ساعت دیواری تالار اشاره رفت، و همه ی نمایندگان به آن سمت رو کردند) - "بیانید قطع نامه ای صادر کنید مبنی بر این که حکومت موقت دیگر موجودیت خارجی ندارد، و استعفا داده است. ما این قطع نامه را به وسیله ی تلفن مخابره خواهم کرد، و حکومت موقت ظرف پنج دقیقه تسلیم خواهد شد و از مسند اقتدار به زیر خواهد افتاد. از این همه گفت گو درباره ی شدت عمل و تظاهرات و جنگ داخلی ما را چه حاصل؟" ابراز احساسات شدید حضار. فریادهای پرشور. سخنران می خواست شورا را از پیامدهای غائی موقعیت موجود بترساند، اما خود از تأثیری که سخنانش در حضار ایجاد کرد، وحشت زده شد. این حقیقت گویی نامنتظر درباره ی قدرت شورا، جلسه ی شورا را از قید وقت کشی های مذبحخانه ی سران شورا، که غرض اصلیشان آن بود که نگذارند شورا به تصمیم قاطعی برسد، خلاص کرد. سخنران دیگری در برابر احسنت های حضار پرسید: "چه کسی جای حکومت را خواهد گرفت؟ ما؟ اما دست های ما می لرزند...." چه توصیف بی نظیری از سازشکاران- رهبرانی عالی قدر و قدرتمند اما با دست های لرزان.

شاهزاده لووف، نخست وزیر، گویی برای آن که سخنان استانکویچ را از آن سو تکمیل کرده باشد، روز بعد اعلامیه ی زیر را صادر کرد: "تا به حال حکومت موقت از پشتیبانی بی دریغ سازمان حاکمه ی شورا برخوردار بوده است. در دو هفته گذشته... حکومت مورد سوءظن واقع شده است. در این شرایط... بهتر است که حکومت موقت خود را کنار بکشد." باز هم می بینیم که ساختمان واقعی انقلاب فوریه از چه قرار بود!

ملاقات کمیته ی اجرائی با حکومت موقت، در کاخ مارینسکی صورت گرفت. شاه زاده لووف در نطق افتتاحیه ی خود از بلوانی که محافل سوسیالیستی برعلیه حکومت موقت بر پا کرده بودند، ابراز تأسف کرد و با لحنی نیمه شگفت آمیز و نیمه



تهدیدآمیز از استعفاء سخن گفت. وزرا به نوبه ی خود از مشکلاتی سخن گفتند که خود با تمام قوا در تل انبارشدنشان کوشیده بودند. میلی یوکوف به سخنوری های جلسه ی "تماس" پشت کرد، و از بالکن کاخ برای جمعی از کادرات ها که در برابر کاخ مارینسکی اجتماع کرده بودند، صحبت کرد. میلی یوکوف مورخ سخنان فروتنانه ای را که آن روز از دهان میلی یوکوف وزیر خطاب به تظاهرکنندگان کادرات بیرون آمد، چنین بازگو می کند: "هنگامی که دیدم بر آن پلاکارت ها نوشته اند" مرگ بر میلی یوکوف! "نه بر جان میلی یوکوف که بر سرنوشت روسیه بیم ناک شدم."

تزلزلی از حکومت خواست تا یادداشت تازه ای صادر کند. چرنوف راه حلی هوشمندانه پیدا کرد، بدین معنا که پیشنهاد کرد میلی یوکوف به وزرات آموزش و پرورش منتقل شود. به هر حال، مبحث قسطنطنیه در جغرافیا از مبحث قسطنطنیه در سیاست خطر کمتری در برداشت. اما میلی یوکوف هم از بازگشت به قلمرو علم و هم از صدور یک یادداشت جدید، جداً امتناع ورزید. سرانجام رهبران سر به راه شورا قانع شدند که به "توضیحی" درباره همان یادداشت قدیم رضایت دهند. قرار بر این شد که چند جمله ی دروغین آراسته به زیور دموکرات منشی به یادداشت اضافه شود و حکومت- و منصب میلی یوکوف همراه با حکومت- از مهلکه نجات یافته تلقی گردد.

اما قدرت سوم هنوز بی قرار بود و آرام نمی گرفت. روز بیست و یکم آوریل، موج تازه ای از بلوا در شهر در گرفت که از بلوای پیشین زورمندتر بود. این بار، تظاهرات به دعوت کمیته ی بلشویک ها در پتروگراد، صورت گرفت. علی رغم وایبورگ، و متعاقباً از نواحی دیگر، به سوی مرکز شهر به راه افتادند. کمیته ی اجرایی مقتدرترین رام کنندگان خود را به سرپرستی چیدزه، به استقبال تظاهرکنندگان فرستاد. اما کارگران مصمم بودند که حرف خود را بزنند- به ویژه آن که حرفی هم برای زدن داشتند. یک روز نامه نگار سرشناس لیبرال تظاهرات آن روز کارگران را،

که در خیابان نوسکی صورت گرفت، در روزنامه ی رخ چنین توصیف کرد: "در حدود صد مرد مسلح پیشاپیش تظاهرکنندگان گام می زدند؛ پشت سر آنان صفوف به هم فشرده ی مردان و زنان بی سلاح را می دیدی، که هزار هزار پیش می آمدند، و زنجیرهای انسانی آنان را از هر دو طرف محافظت می کردند. سرود می خواندند. چهره هایشان مرا شگفت زده کرده بود. آن هزاران تن جز یک چهره ی واحد نداشتند، چهره ی منگ و پرجذبه ی رهبان های کهن مسیحی. آشتی ناپذیر، بی رحم، آماده برای جنایت، استیضاح و مرگ." روزنامه نگار لیبرال در سیمای انقلاب کارگران نگریسته، و عزم راسخ آن انقلاب را لختی احساس کرده بود. این صفوف به هم فشرده کجا و آن "پسر بچه های کارگر" کجا به زعم میلی یوکوف از قرار روزی پانزده روپل در استخدام لودندورف بودند!

آن روز نیز مانند روز پیش، تظاهرکنندگان به قصد برانداختن حکومت به خیابان نیامده بودند، هر چند می توان حدس زد که بیشتر آنان جداً به این مسأله اندیشیده بودند، و بخشی از آنان حتی آماده بودند تا تظاهرات را از محدوده ی احساسات اکثریت فراتر ببرند. چیدزه از تظاهرکنندگان خواست تا عقب گرد کنند و به محله های خویش بازگردند. اما رهبران کارگران تظاهرکننده با لحنی جدی به او پاسخ دادند که کارگران خود می دانند چه کار کنند. نغمه ی تازه ای بود- و در طول چند هفته ی بعد، چیدزه می باید گوش خود را به این نغمه ی تازه عادت دهد.

در همان حال که سازشکاران گول می زدند و ساکت می کردند، کادت ها شاخ و شانه می کشیدند و آتش افروزی می کردند. با این که روز پیش اجازه ی استفاده از اسلحه ی گرم به کورنیلوف داده نشده بود، کورنیلوف نه تنها از خیر نقشه اش نگذشته بود بلکه برعکس، صبح زود از خواب برخاسته و خود را آماده می کرد تا با سواره نظام و توپ خانه حساب تظاهرکنندگان را برسد. کادت ها که با اطمینان کامل روی رشادت ژنرال ها حساب می کردند، در اعلامیه ی ویژه ای هواداران خود را به خیابان ها فرا خوانده بودند، و واضح بود که قصد دارند قضیه را از راه مبارزه ی

نهانی فیصله دهند. میلی یوکوف هر چند در قصد خود برای یورش به داردانل ناکام مانده بود، با هم دستی کورنیلوف در مقام پیش قراول و دول متفق به عنوان نیروی ذخیره، به سیاست تهاجمی خود ادامه داد. یادداشتی که در ققای شورا ارسال شده بود، و نیز سرمقاله ی روزنامه ی رخ، می باید صدراعظم لیبرال انقلاب فوریه را هم چون تلگراف امز\* خدمت کنند. "همه کسانی که دوستدار روسیه و آزادی اش هستند، باید برگرد حکومت موقت متحد شوند و از این حکومت پشتیبانی کنند." چنین بود بخشی از اعلامیه ی کمیته ی مرکزی کادت که همه ی شهروندان پاک نهاد را برای مبارزه با هواداران صلح فوری به خیابان ها دعوت کرده بود.

خیابان نوسکی، شاهرگ بورژوازی، محل تجمع انبوه کادت ها بود. از آن جا، خیل انبوهی از تظاهرکنندگان به رهبری اعضاء کمیته ی مرکزی کادت به سوی کاخ مارینسکی به راه افتادند. همه جا پلاکارت های نو را می دیدی که تازه از نقاش خانه بیرون آمده بودند: "اعتماد کامل به حکومت موقت!" "زنده باد میلی یوکوف!" اینک وزرای حکومت موقت هم چون میهمانان ارجمند کشور به نظر می رسیدند و برای خود صاحب "امت" شده بودند. به ویژه آن که ایادی شورا با تمام قوا در کمک به آنان می کوشیدند: تجمعات انقلابی را متفرق می کردند، تظاهرات سربازان و کارگران را به سمت حومه های شهر می راندند، و در پادگان ها و کارخانه ها سربازان و کارگران را از بیرون رفتن باز می داشتند. زیر پرچم دفاع از حکومت، نخستین بسیج آشکار و وسیع نیروهای ضدانقلاب انجام گرفت. کامیون هائی مملو از افسران و دانشجویان دانشکده ی افسری و دانشجویان عادی، همه مسلح، در مرکز شهر ظاهر شدند. سواره نظام سن ژرژ نیز به خیابان ها فرستاده شدند. جوان های

---

\* - تلگراف امز: تلگرافی که ویلهلم اول پادشاه پروس در تاریخ ۱۳ ژوئیه ۱۸۷۰ برای بیسمارک فرستاد. در این تلگراف از درخواست های فرانسه مبنی بر چشم پوشی خانواده ی هوهنزولرن از تاج و تخت فرانسه سخن رفته بود. بیسمارک پس از دست بردن در متن تلگراف آن را برای انتشار به مطبوعات داد و با این کار سبب تسریع جنگ (۷۱- ۱۸۷۰) ما بین فرانسه و پروس شد. مترجم فارسی

کادت محاکمه‌ی مسخره آمیزی در خیابان نوسکی بر پا کردند، و به تعرض حضور لنینیست‌ها و "جاسوس‌های آلمانی" را در تظاهرات محرز دانستند. این تظاهرات برخورد‌ها و تلفاتی نیز به همراه داشت. بنا بر گزارشاتی که از تظاهرات آن روز تهیه شده است، نخستین درگیری خونین هنگامی آغاز شد که افسرها کوشیدند تا پرچمی را که بر آن شعاری بر علیه حکومت موقت نوشته شده بود، از چنگ کارگران بچاپند. درگیری‌ها دمامد خشونت‌بارتر می‌شدند؛ بین طرفین پی در پی گلوله ردوبدل می‌شد، و پس از نیمروز طنین گلوله‌ها تقریباً متصل به گوش می‌رسید. هیچ‌کس نمی‌دانست که گلوله‌ها را چه کسی شلیک می‌کند، و چرا شلیک می‌کند، اما این تیراندازی هر دمبیل، که تا حدی از روی خیانت و تا حدی دیگر به علت ترس درگرفته بود، تلفاتی به بار آورد. دمای شهر هر دم به نقطه‌ی انفجار نزدیک‌تر می‌شد.

خیر، هیچ‌یک از خصوصیات آن روز به جشن‌های وحدت ملی اندک شباهتی نداشت. در آن روز دو جهان در برابر یکدیگر صف کشیدند. ستون‌های میهن پرستان که به دعوت حزب کادت بر علیه کارگران و سربازان به خیابان‌ها آمده بودند، فقط از قشرهای بورژوازی جامعه تشکیل شده بود. افسران، مقامات دولتی، طبقه‌ی تحصیل کرده، دو سیل انسانی. یکی گرسنه برای قسطنطنیه، دیگری تشنه‌ی صلح. از بخش‌های مختلف شهر به راه افتاده بود. این دو سیل، متفاوت در ترکیب اجتماعی، بدون کوچک‌ترین شباهتی به یکدیگر حتی از حیث ظاهر، و با نوشته‌های ستیزه جویانه بر پلاکارت‌های شان، چون به هم می‌رسیدند مشت و چماق و حتی سلاح‌های گرم خود را به کار می‌انداختند.

در این گیرودار، به ناگاه به کمیته‌ی اجرایی خبر رسید که کورنیلوف دارد توپ‌های خود را به سوی کاخ مارینسکی می‌برد. آیا جناب فرمانده خودسرانه وارد عمل شده بود؟ فعالیت‌های بعدی کورنیلوف گواهی می‌دهند که همیشه یک نفر افسار آن ژنرال شجاع را در دست داشت. این بار افسار او به دست رهبران کادت افتاده

بود. رهبران کادت به دو دلیل پیروان خود را به خیابان فراخوانده بودند، یکی آن که روی مداخله ی کورنیلوف حساب می کردند، دیگر آن که می خواستند مداخله ی کورنیلوف را ضروری کنند. یک مورخ جوان به درستی متذکر شده است که کوشش کورنیلوف در کشاندن دانشجویان دانشکده ی افسری به میدان کاخ مارینسکی، نه در لحظه ای که دفاع از کاخ مارینسکی در مقابل جمعیت متخاصم واقعاً یا تصنعاً ضرورت پیدا کرده بود، بلکه درست در لحظه ای انجام گرفت که تظاهرات کادت ها به اوج شدت رسیده بود.

با این حال، نقشه ی میلی یوکوف- کورنیلوف نقش بر آب شد سهل است، به سرنوشت شومی هم گرفتار آمد. رهبران کمیته ی اجرایی با تمام ساده لوحی شان آن قدر عقلشان می رسید که بفهمند در این قضایا ممکن است سر خود را بر باد دهند. حتی پیش از پخش اخبار مربوط به درگیری های خونین در خیابان نوسکی، کمیته ی اجرایی به همه ی واحدهای نظامی در پتروگراد و حومه تلگراف زده بود که بدون فرمان شورا پادگان های خود را ترک نکنند. در تلگراف قید شده بود که هیچ واحدی حق رفتن به خیابان های شهر را ندارد. آن گاه، پس از آشکار شدن مقاصد کورنیلوف، کمیته ی اجرایی، در تناقض با همه ی اعلامیه های وزینش، زمام امور را در دست گرفت و نه تنها از جانب فرمانده درخواست کرد که نیروهای نظامی را فوراً به پادگان برگرداند، بلکه اسکوبلف و فیلیپوفسکی را هم مأمور ساخت که واحدهایی را که به نام شورا بیرون آمده بودند نیز روانه ی پادگان ها کنند. "در این روزهای خطیر، سلاح به دست به خیابان ها نیاید مگر به فرمان شورا. حق فرمانروایی بر شما فقط و فقط متعلق به شورا است." از آن پس، هر دستوری برای اعزام نیروهای نظامی باید علاوه بر تشریفات معمول، روی کاغذ رسمی شورا صادر می شد و به امضای حداقل دوتن از اعضای که این اختیار بدیشان محول شده بود نیز می رسید. به نظر می رسید که شورا عمل کورنیلوف را بدون هیچ ابهامی به کوشش ضدانقلاب برای به راه انداختن جنگ داخلی تعبیر کرده است. اما کمیته ی اجرایی هر

چند با فرمان خود اختیارات فرماندهی ارتش را در حوزه ی نظامی پتروگراد به صفر تقلیل داده بود، اما هرگز به فکر نیفتاد که شخص کورنیلوف را از کار بر کنار کند. آخر انسان چگونه می توانست به فکر مخدوش کردن حقوق ویژه ی حکومت بیفتد؟ "دستشان می لرزید." رژیم جوان در موهومات فرورفته بود، درست مانند بیماری فرو رفته در ناز بالش ها و کیسه های آب گرم. از لحاظ تناسب نیروها، نکته ی آموزنده آن است که نه فقط واحدهای نظامی، بلکه نیز دانشجویان دانشکده ی افسری، حتی پیش از دریافت فرمان چیدزه، از رفتن به خیابان سر باز زدند و خواستار اجازه ی شورا شدند. این بدببیری های پیش بینی نشده که یکی پس از دیگری بر سر کادت ها فرو می آمدند، همه پیامدهای اجتناب ناپذیر این حقیقت بودند که بورژوازی روس تا زمان انقلاب ملی، فی الواقع یک طبقه ی ضدملی بود. این عیب چند صباحی به وسیله ی قدرت دوگانه پوشانده شد، اما به هیچ وجه اصلاح پذیر نبود.

به نظر می رسید که بحران آوریل راه به جانی نخواهد برد. کمیته ی اجرایی موفق شده بود که توده ها را در آستانه حریم قدرت دوگانه از حرکت باز دارد. حکومت موقت به سهم خود از روی حق شناسی توضیح داد که مرادش از "ضمانت ها" و "قوانین" همانا دادگاه های جهانی، تحدید تسلیحات و سایر چیزهای تحسین برانگیز بوده است. کمیته ی اجرایی با شتاب فراوان این امتیازات لفظی را از هوا در ربود و با سی و چهار رأی موافق برعلیه نوزده رأی مخالف، قضیه را فیصله یافته اعلام کرد. ضمناً اکثریت کمیته ی اجرایی برای تسکین نگرانی های اعضاء شورا، قطع نامه ی زیر را هم صادر کرد: نظارت ما بر فعالیت های حکومت موقت باید تقویت شود؛ بدون اطلاع قبلی کمیته ی اجرایی، هیچ گام سیاسی مهمی نباید برداشته شود، متصدیان امور خارجی باید همه عوض شوند. بدین ترتیب، حکومت مضاعف که تا آن دم در عمل به موجودیت خود ادامه داده بود، اینک به زبان حقوقی نوعی قانون اساسی ترجمه شد. اما این امر هیچ چیزی را در ماهیت قضایا تغییر نداد. جناح

چپ کمیته ی اجرایی حتی نتوانست اکثریت سازشکار کمیته را وادار به گرفتن استعفای میلی یوکوف کند. باز همان آش بود و همان کاسه. روی سر حکومت موقت نظارت کننده ی بسیار زورمندتر دیگری ایستاده بود به نام دول متفق که کمیته ی اجرایی جرئت درافتادن با او را نداشت.

عصر روز بیست و یکم، شورای پتروگراد به بررسی کارنامه ی خود پرداخت. تزرتلی درباره ی پیروزی تازه ی رهبران فرزانه ی شورا گزارش داد، و متذکر شد که این پیروزی برای تعبیرهای نادرست از یادداشت بیست و هفتم مارس جانی باقی نگذارده است. کامنف به نام بلشویک ها پیشنهاد تشکیل یک حکومت صددرصد شورائی را داد. کولنتای، انقلابی محبوب که در خلال جنگ از منشویک ها گسسته و به بلشویک ها پیوسته بود، پیشنهاد کرد که در خصوص محبوبیت حکومت موقت یا هر حکومت دیگری، در پتروگراد و حومه اش همه بررسی شود. اما این پیشنهادها ابدأ به خرج شورا نمی رفت. به نظر می رسید که قضیه فیصله یافته است. سرانجام قطع نامه ی آرام بخش کمیته ی اجرایی با اکثریتی عظیم و در برابر فقط سیزده رأی مخالف، به تصویب شورا رسید. ناگفته نماند که در آن هنگام، بیشتر نمایندگان بلشویک هنوز یا در کارخانه ها بودند، یا در خیابان ها، یا سرگرم مشارکت در تظاهرات. اما با این حال جای تردید نیست که در میان توده ی مرکزی شورا هنوز حرکتی به سمت بلشویک ها صورت نگرفته بود.

شورا بر همه مقرر داشت که تا دو روز از هرگونه تظاهرات خیابانی پرهیزند. این قطع نامه به اتفاق آراء به تصویب رسید. هیچ کس اندک تردیدی نداشت که همه به تصمیم شورا گردن خواهند نهاد. و در حقیقت امر نیز نه کارگرا، نه سربازها، نه جوانان بورژوا، نه ناحیه ی وایبورگ، نه اهالی نوسکی پراسپکت، هیچ کس پروای سرپیچی از فرمان شورا نداشت. بدین سان، بدون هیچ گونه شدت عمل، آرامش بار دیگر برقرار شد. همین قدر که شورا خود را ارباب شهر حس می کرد، کافی بود تا واقعاً ارباب شهر باشد.

در آن روزها پی در پی قطع نامه هائی از کارخانه ها و هنگ های مختلف به دفاتر روزنامه های چپ می رسید که در آن قطع نامه ها سربازها و کارگرها خواستار استعفای فوری میلی یوکوف، و گاهی اوقات حتی استعفای حکومت موقت، شده بودند. و پتروگراد در این میان تنها نبود. در مسکو نیز کارگرها کارگاه های خود را رها می کردند و سربازها از پادگان ها بیرون می زدند تا در خیابان ها اعتراض های توفنده ی خود را به گوش همگان برسانند. بسیاری از شوراهای محلی متصل به کمیته ی اجرایی تلگراف می زدند که با سیاست میلی یوکوف مخالفند و حاضرند تا پای جان از شورا پشتیبانی کنند. از جبهه نیز ندهای مشابهی به شورا می رسید. اما اوضاع به همان شکل سابق باقی بود.

میلی یوکوف بعدها نوشت که: "در روز بیست و یکم آوریل، بار دیگر احساساتی بر له حکومت خیابان ها را فرا گرفت." بدیهی است که میلی یوکوف خیابان هائی را در نظر داشته است که در آن روز از بالکن کاخ قادر به دیدنشان بود، آن هم پس از آن که بیشتر کارگرها و سربازها به خانه رفته بودند. در حقیقت امر، دست حکومت کاملاً رو شده بود. هیچ نیروی مهمی در پشت حکومت وجود نداشت. ما این نکته را همین چند لحظه پیش از دهان استانکوویچ و شخص شاه زاده لووف شنیدیم. پس هنگامی که کورنیلوف به حکومت اطمینان می داد که نیروی کافی برای سرکوب طایغان در اختیار دارد، حرف او چه معنای داشت؟ مطلقاً هیچ، مگر سبک مغزی مفرط ژنرال محترم. این سبک مغزی در ماه اوت به اوج خود خواهد رسید، یعنی هنگامی که کورنیلوف توطئه گر ارتش لاجودی به مصاف پتروگراد خواهد فرستاد. عیب کار در این جا بود که کورنیلوف هنوز می کوشید تا درباره ی روحیه ی سربازها براساس احساسات فرماندهان داوری کند. افسرها، دست کم بیشترشان، بدون تردید با او بودند. بدین معنی که آماده بودند تا به بهانه ی دفاع از حکومت موقت، دک و دنده ی شورا را خرد و خاکشیر کنند. سربازها، که از خود شورا هم به مراتب چپ تر بودند، از شورا هواداری می کردند. اما از آن جا که شورا حامی



حکومت موقت بود، کورنیلوف توانست سربازهای حامی شورا را به فرماندهی افسرهای مرتجع در دفاع از حکومت موقت به خیابان ها بیاورد. در این میان، از برکت وجود رژیم دو قدرتی، همه با هم قایم با شک بازی می کردند. با همه ی اوصاف، هنوز از صدور فرمان شورا به نیروهای نظامی مبنی بر ترک نکردن پادگان ها دقایقی چند نگذشته بود که کورنیلوف خود را همراه با تمامی حکومت موقت در هوا معلق یافت.

با این حال، حکومت سقوط نکرد. توده هائی که دست به حمله زده بودند، برای به فرجام رساندن حمله ابداً آمادگی لازم را نداشتند. از این رو، سازشکاران هنوز قادر بودند که در اعاده ی موقعیت اولیه ی رژیم فوریه بکوشند. ایزوستیا، نشریه ی شورا، که فراموش کرده بود، یا دست کم دلش می خواست دیگران فراموش کنند، که کمیته ی اجرائی علناً ناچار شده بود در مخالفت با مقامات "قانونی"، زمام امور ارتش را در دست بگیرد، در روز بیست و دوم آوریل شکایت سر داد که: "شورا در صدد تصرف قدرت بر نیامده بود، اما بر پلاکارت های متعددی که هواداران شورا حمل می کردند، شعارهائی دیده می شد که در آن ها واژگونی حکومت و انتقال تمام قدرت به شورا خواسته شده بود." ... آیا واقعاً دردآور نیست که کارگرها و سربازها باز هم کوشیده بودند تا سازشکاران را با برق قدرت وسوسه کنند. یعنی جداً پنداشته بودند که این آقایان قادر به استفاده ی انقلابی از قدرت هستند؟

خیر، سوسیال رولوسیونرها و منشویک ها قدرت را نمی خواستند. همان طور که دیدیم، قطع نامه ی بلشویک ها مبنی بر انتقال قدرت به شوراها، فقط با تعداد ناچیزی از آرای موافق در شورای پتروگراد روبرو شد. در مسکو هنگامی که بلشویک ها در روز بیست و دوم آوریل لایحه ی "عدم اعتماد" به حکومت موقت را به شورا ارائه دادند، از چند صدتن اعضاء شورا فقط هفتاد و چهار نفر به آن لایحه رأی موافق دادند. ناگفته نماند که شورای هلزینگفورز، علی رغم سلطه ای که سوسیال رولوسیونرها و منشویک ها بر آن داشتند، در همان روز قطع نامه ی فوق العاده

جسورانه ای را- جسورانه برای آن روزها- به تصویب رساند که در آن اعلام کرده بود برای برکنار کردن "حکومت موقت امپریالیست" حاضر است به شورای پتروگراد کمک مسلحانه برساند. اما آن قطع نامه، که زیر فشار مستقیم ملوان ها به تصویب رسید، استثنائی بیش نبود! اکثریت عظیم نمایندگان شورا، که نمایندگی توده هائی را بر عهده داشتند که همین دیروز در آستانه ی قیام مسلحانه بر علیه حکومت موقت قرار گرفته بودند، کماکان به نظام دو قدرتی وفادار ماندند. این وفاداری چه معنایی داشت؟

این تناقض خیره کننده ما بین معارضه ی قاطع توده ها با حکومت موقت و نیم بند بودن بازتاب سیاسی این معارضه، زائیده ی تصادف محض نبود. در ادوار انقلابی، توده های ستم دیده نمی توانند با همان سرعت و سهولتی که وارد میدان عمل می شوند، از طریق نمایندگان خود خواست ها و امیال خویش را بیان نمایند. نظام نیابتی هر چقدر مجردتر باشد، به همان میزان از ضرب آهنگ حوادثی که چون و چند فعالیت توده ها را تعیین می کنند، عقب تر می ماند. نظام شورائی، که از سایر نظام های نیابتی به مراتب به مجرد کمتری آلوده است، در شرایط انقلابی امتیازات بی شماری دارد: فقط کافی است به یاد آوریم که دوماهای دولتی، که مطابق با مقررات خود در هفدهم آوریل انتخاب شدند و هیچ چیز و هیچ کس مزاحمتی در کارشان ایجاد نکرد، از رقابت با شوراها مطلقاً عاجز ماندند. اما شوراها با وجود همه ی ارتباط های پوینده ی خود با کارخانه ها و هنگ ها یعنی با همان توده های فعال- باز نوعی سازمان نیابتی هستند و از این رو از نقیصه ها و قیدهای پارلمان بازی مبری نیستند. تناقض ذاتی هر نظام نیابتی، حتی در شکل شورائی اش، در این واقعیت نهفته است که نظام نیابتی از یکسو برای فعالیت توده ها ضروری است، اما از سوی دیگر به آسانی می تواند به مانع محافظه کارانه ای در راه این فعالیت تبدیل شود. راه حل عملی این تناقض در این است که هیئت نمایندگی شورا مستمراً تجدید شود. اما این تجدید هیئت، که هیچ گاه به آسانی میسر نیست، در زمان

انقلاب باید از عمل مستقیم توده ها سرچشمه بگیرد و از این رو همیشه از این عمل عقب تر است. به هر تقدیر، در روز نیمچه قیام، یا دقیق تر بگوئیم ربع قیام آوریل- نیمچه قیام در ماه ژوئیه رخ خواهد داد- همان نمایندگان روز پیش از قیام در شورا نشسته بودند. این نمایندگان چون بر صندلی های معمول خود نشسته بودند به لوایح رهبران معمول خود رأی دادند.

اما این امر بدان معنا نیست که توفان آوریل بدون آن که بر شورا، و بر تمامی نظام فوریه، و مهم تر از آن بر خود توده ها، تأثیری بگذارد فروکش کرده بود. آن مداخله ی غول آسای کارگران و سربازان در حوادث سیاسی، هر چند تا به آخر دنبال نشد، صحنه ی سیاسی جامعه را دگرگون کرد، به حرکت کلی انقلاب جهش تازه ای داد، تجدید گروه بندی های اجتناب ناپذیر را تسریع کرد، و سیاستمداران مجلسی و بزمی را وادار کرد تا از نقشه های دیروز خود چشم پوشند و سیروسلوک خود را با رشته ی تازه ی شرایط وفق دهند.

هنگامی که سازشکاران نخستین شعله های جنگ داخلی را فرو نشانده بودند و می پنداشتند که همه چیز به وضع سابق بازگشته است، بحران حکومت تازه داشت آغاز می شد. لیبرال ها دیگر نمی خواستند که بدون مشارکت مستقیم سوسیالیست ها در حکومت موقت، فرمانروائی کنند. سوسیالیست ها، که به حکم منطق نظام دو قدرتی ناگزیر از پذیرفتن این شرط بودند، به سهم خود خواستار شدند که حکومت برنامه ی خود را برای تسخیر بغاز داردائل صریحاً نفی کند، و بدیهی است که این امر به سقوط میلی یوکوف انجامید. روز دوم ماه مه، میلی یوکوف خود را ناچار از ترک صفوف حکومت دید. بدین ترتیب، شعار اصلی تظاهرات بیستم آوریل ظرف دوازده روز تحقق پذیرفت، آن هم به رغم اراده ی رهبران شورا.

اما تأخیرها و تعویض ها سبب شد تا عجز و بی کفایتی رهبران به نحو هر چه بارزتری به چشم بخورد. میلی یوکوف چون کوشیده بود تا به کمک ژنرال اش تناسب نیروها را به نفع خود تغییر دهد، مانند چوب پنبه ای که از یک بطری پرگاز خارج

شود، از حکومت موقت بیرون جهیده بود. ژنرال پهلوان نیز خود را ناگزیر از استعفاء یافت. وزرا دیگر به میهمان های عزیر ملت نمی ماندند. حکومت به شورا التماس می کرد که به ائتلاف رضایت دهد. و همه ی این دگرگونی ها به این دلیل رخ می داد که توده ها بر سر دراز اهرم فشار وارد می کردند.

اما نه خیال کنید که احزاب سازشکار خود را به کارگراها و سربازها نزدیک کردند. برعکس، حوادث آوریل چون به دموکرات ها نشان داد که چه عجایب نامنتظری در میان توده ها نهفته است، آن ها، یعنی دموکرات ها، را باز هم به سمت راست یعنی به سوی اتحاد مستحکم تری با بورژوازی سوق داد. از آن زمان به بعد، دموکرات ها سیاست میهن پرستی را به نحو قاطع تری پیشه کردند. جناح اکثریت در کمیته ی اجرایی از اتحاد و همبستگی بیشتری برخوردار شد. رادیکال های بی صورتی نظیر سوخانوف، استک洛夫، و امثالهم، که تا همین اواخر الهام بخش سیاست های شورا بودند، و بارها کوشیده بودند تا دست کم چیزی از سنن سوسیالیسم را باقی نگاه دارند، کنار گذاشته شدند. تزرتلی با قاطعیت تمام، موضع وطن پرستانه و محافظه کارانه ای اتخاذ کرد، یعنی سیاست های میلی یوکوف را بر تن هینت نمایندگی توده های زحمتکش پوشاند.

رفتار حزب بلشویک در خلال روزهای آوریل یک دست نبود. سیر حوادث حزب را غافل گیر کرده بود. بحران داخلی تازه داشت برطرف می شد، و حزب سخت مشغول تدارک کنفرانس عمومی بلشویسم بود. برخی از بلشویک ها زیر تأثیر جوش و خروش مناطق کارگر نشین قرار گرفتند، و موافقت خود را با واژگونی حکومت موقت علناً اعلام کردند. کمیته ی پتروگراد، که تا روز پنجم مارس پیرامون اعتماد مشروط به حکومت موقت هنوز قطع نامه صادر کرد، دچار تزلزل شد. سرانجام این کمیته تصمیم گرفت که در روز بیست و یکم تظاهراتی برپا کند، هر چند مقصود از این تظاهرات هنوز کاملاً مشخص نشده بود. پاره ای از اعضاء کمیته ی پتروگراد- بدون آن که مقصودشان برای خود و هوادارانشان کاملاً روشن باشد- کارگراها و

سربازها را به خیابان‌ها می‌آوردند تا بلکه حکومت موقت در این میان واژگون شود. عناصر منفرد و مستقل چپ نیز به همین شیوه عمل می‌کردند. ظاهراً عناصر هرج و مرج طلب (آنارشویست) نیز- هر چند با تعداد اندک اما با فعالیت شدید- دست اندر کار بودند. افراد مختلف به مراکز نظامی می‌رفتند و گاهی برای دستگیری وزرای حکومت موقت و گاهی دیگر برای جنگ خیابانی با دشمن، تقاضای زرهپوش و سازوبرگ نظامی می‌کردند. اما یک لشکر زرهی، از هواداران حزب بلشویک، اعلام کرد که اسلحه در اختیار هیچ فردی قرار نخواهد گذاشت مگر به فرمان کمیته‌ی اجرایی.

کادت‌ها با نهایت جدیت کوشیدند تا گناه درگیری‌های خونین را به گردن بلشویک‌ها بیندازند. اما کمیته‌ی ویژه‌ای که به دستور شورا تشکیل شده بود، بدون آن‌که جای تردیدی باقی بماند ثابت کرد که تیراندازی نه در خیابان‌ها بلکه از درگاه‌ها و پنجره‌های منازل آغاز شده است. دادستان کل اعلامیه‌ای به شرح زیر صادر کرد که در روزنامه‌ها به چاپ رسید: "تیراندازی را اوپاش و اراذل به قصد ایجاد اغتشاش و بی‌نظمی- که همیشه به نفع عناصر جنایتکار است- راه انداختند."

عناد و کینه‌ی احزاب حاکم بر شورا نسبت به بلشویک‌ها هنوز به آن شدتی که دو ماه بعد، یعنی در ماه ژوئیه، رسید و از حد عقل و وجدان هم فراتر رفت، نرسیده بود. وزارت دادگستری، هر چند کارمندان قدیم را هم چنان در استخدام خود داشت، در برابر انقلاب دست به سینه ایستاده بود، و در ماه آوریل هنوز به خود اجازه نداده بود که روش‌های پلیس مخفی تزار را در مورد چپ‌های افراطی به کار ببندد. از این رو، در این جبهه نیز حمله‌ی میلی‌یوکوف به آسانی دفع شد.

کمیته‌ی مرکزی حزب بر تدروی‌های جناح چپ بلشویک‌ها لگام زد و روز بیست و یکم آوریل اعلام کرد که نفی تظاهرات را از جانب شورا کاملاً منطقی می‌داند، و از همه خواست که بدون قید و شرط به تصمیم شورا گردن نهند. در قطع‌نامه‌ی کمیته‌ی

مرکزی آمده بود که: "شعار مرگ بر حکومت موقت، در لحظه ی حاضر غلط است، زیرا پیش از آن که اکثریت منسجم (یعنی آگاه و متشکل) مردم از طبقه ی کارگر جانبداری کنند، چنین شعاری یا یک عبارت پوچ است، و یا به تلاش های ماجراجویانه منجر می شود." همین قطع نامه وظیفه ی حزب را در آن لحظات، انتقاد و تبلیغ دانسته بود، و نیز کوشش برای به دست آوردن اکثریت در شوراها به عنوان مقدمات کار برای تسخیر قدرت. اما معارضان حزب بلشویک، خط مشی های فوق را به حساب عقب نشینی رهبران ترسوی حزب، و یا ماتورهای محیلانه ی این رهبران، می گذاشتند. پیشتر با موضع بنیادی لنین پیرامون مسأله ی قدرت آشنا شدیم؛ اینک او به حزب می آموخت که "تزه های آوریل" را براساس تجربیات واقعی به کار ببندد.

سه هفته پیشتر، کامنف اعلام کرده بود که با کمال "مسرت" حاضر است همراه با سوسیال رولوسیونرها و منشویک ها قطع نامه ی مشترکی درباره ی حکومت موقت صادر کند، و استالین نیز نظریه ی خود را پیرامون تقسیم کار ما بین کادت ها و بلشویک ها عنوان کرده بود. اینک آن روزها و آن نظریات به چه گذشته ی دوری تعلق داشتند! استالین پس از درس هائی که در روزهای آوریل آموخت، سرانجام بر علیه ی نظریه ی "نظارت" خیرخواهانه بر حکومت موقت، قد علم کرد و با احتیاط فراوان از موضع پیشین خود عقب نشست. اما این مانور از انظار پنهان ماند.

لنین در کنفرانسی که بلافاصله پس از روزهای تهدیدآمیز آوریل گشایش یافت، پرسید: عنصر ماجراجویی در سیاست های بخش معینی از حزب عبارت از چیست؟ و خود جواب داد که این عنصر عبارت است از کوشش در به کار بستن روش های قهرآمیز در مواردی که هنوز مناسبتی برای قهر انقلابی پیش نیامده است. و یا در مواردی که چنین مناسبتی قبلاً پیش آمده و اینک سپری شده است. "می توان شخصی را که نزد مردم به خودکامگی معروف است، سرنگون کرد؛ اما اکنون خودکامه ای وجود ندارد؛ توپ ها و تفنگ ها اینک در دست سربازها هستند نه در

دست سرمایه دارها. سرمایه دارها اکنون نه از راه خشونت و زور که از راه فریب مسلط اند، و اینک دیگر نمی توانید از زور و خشونت سخن بگویند. چنین سخنی به کلی یابوه است... ما شعار تظاهرات صلح آمیز را دادیم. ما فقط می خواستیم با روش های مسالمت آمیز قدرت دشمن را بسنجیم، ما قصد زورآزمایی نداشتیم. اما کمیته ی پتروگراد اندکی زیاده از حد به سمت چپ نشانه رفت... آن ها در کنار شعار صحیح "جاوید باد شوراهها!" شعار غلط "مرگ بر حکومت موقت!" را نیز سر دادند. هنگامی که لحظه ی عمل فرا می رسد، وقت آن نیست که اندکی زیاده از حد به سمت چپ نشانه رویم. ما چنین کاری را جنایتی بزرگ و بی انضباطی محض می دانیم."

زیر حوادث پرتلاطم هر انقلاب چه نهفته است؟ دگرگونی در تناسب نیروهای طبقاتی. سبب این دگرگونی چیست؟ عمدتاً نوسانات طبقات بینابین، یعنی دهقان ها، خرده بورژوازی، و ارتش. ما بین امپریالیسم کادت ها و بلشویسم دامنه ی غول آسانی از نوسان وجود دارد. این نوسانات هم زمان با هم در دو جهت مخالف سیر می کنند. نمایندگان سیاسی خرده بورژوازی، سردمداران آن ها، و رهبران سازشکار دمامد بیشتر و بیشتر به راست، یعنی به سوی بورژوازی، میل می کنند. از سوی دیگر، توده های ستم کش هر بار خیز بلندتر و جسورانه تری به سوی چپ بر می دارند. لنین در اعتراض خود به ماجراجونی های سران کمیته ی پتروگراد، استثناء زیر را قائل شد: اگر توده های بینابین مجدانه، عمیقاً و با مداومت به سوی ما چرخیده بودند، لحظه ای در بیرون انداختن حکومت از کاخ مارینسکی تردید نمی کردیم. اما این چرخش هنوز صورت نگرفته است. بحران آوریل، که در خیابان ها منفجر شد، "نه نخستین چرخش خرده بورژوازی و توده های نیمه کارگر بود و نه واپسین چرخش ایشان." وظیفه ی ما فعلاً هنوز آن است که "مسائل را صبورانه توضیح دهیم" - یعنی توده ها را برای چرخش بعدی شان به سوی ما، که چرخشی عمیق تر و آگاهانه تر خواهد بود، آماده کنیم.

و اما حرکت طبقه ی کارگر به سوی بلشویک ها، در خلال ماه آوریل شکل بسیار روشن و قاطعی به خود گرفت. کارگرها به کمیته های حزب می آمدند و می پرسیدند که چگونه می توانند نام خود را از حزب منشویک به حزب بلشویک انتقال دهند. در کارخانه ها کارگرها از نمایندگان خود درباره ی سیاست خارجی، جنگ، نظام دوقدرتی و مسأله ی موادغذائی، مصرانه پرس و جو می کردند؛ و در نتیجه ی این استنطاق ها، نمایندگان منشویک و سوسیال رولوسیونرها هر روز به میزان بیشتری جای خود را به بلشویک ها می دادند. تندترین چرخش های کارگران در شوراهای محلی صورت گرفت، زیرا این شوراها به کارخانه ها نزدیک تر بودند. در شوراهای وایبورگ، جزیره ی واسیلیف، و حوزه ی ناوارا، بلشویک ها در اواخر ماه آوریل خود را ناگهان و به نحوی نامنتظر در اکثریت یافتند. این دگرگونی اهمیت فراوانی دربر داشت، اما رهبران کمیته ی اجرائی، غرق در امور "مهم تر" سیاسی، چار و جنجال بلشویک ها را در مناطق کارگرنشین خوار می انگاشتند. اما مناطق کارگرنشین روز به روز فشار محسوس تری به مرکز وارد می آوردند. در کارخانه ها، بدون آن که از کمیته ی پتروگراد دستوری رسیده باشد، کارگران با شور و شوق فراوان انتخابات مربوط به نمایندگان کارگران را در شورای شهر، با موفقیت کامل تجدید کردند. سوخانوف تخمین می زند که در اوائل ماه مه، بلشویک ها یک سوم از طبقه ی کارگر پتروگراد را به دنبال داشتند. حداقل یک سوم- و آن هم یک سومی که از دو سوم بقیه به مراتب فعال تر بود. بی شکلی و سر در گمی ماه مارس ناپدید شده بود؛ خط مشی های سیاسی دمامد مشخص تر می شدند؛ تزیهای "خیال پردازانه ی" لنین در مناطق کارگرنشین پتروگراد گوشت و پوست به خود می گرفتند.

هرگامی که انقلاب به پیش بر می داشت به ضرب مداخله ی مستقیم توده ها صورت می گرفت- و در بیشتر موارد، احزاب شورا را غافل گیر می کرد. پس از قیام فوریه، هنگامی که کارگران و سربازان دستگاه سلطنت را بدون اجازه ی شخص یا



حزب خاصی برانداختند، رهبران کمیته ی اجرایی نقش توده ها را تمام شده پنداشتند. اما آنان سخت در اشتباه بودند. توده ها به هیچ عنوان قصد ترک صحنه ی سیاست را نداشتند. از همان اوائل ماه مارس، در خلال مبارزه برای هشت ساعت کار در روز، کارگرها، علی رغم تلاش منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها در بازداری آنان، این امتیاز را از چنگ سرمایه دارها بیرون کشیدند. آن گاه شورا ناچار شد این پیروزی را، که بدون او و به رغم او تحصیل شده بود، به ثبت برساند. تظاهرات آوریل عمل اصلاح کننده ی مشابهی بود از جانب کارگران و سربازان. هر عملی از طرف توده ها، صرف نظر از هدف بلافصلش، هشدار است به دستگاه رهبری. این هشدار ابتدا ماهیت ملایمی دارد، اما دائماً شکل قاطعانه تری به خود می گیرد. در ماه ژوئیه، این هشدار به تهدید تبدیل شد. و در اکتبر شاهد ضربه ی نهائی توده ها بودیم.

در همه ی لحظات حساس، توده ها "خود به خود" مداخله می کنند. به کلام دیگر، فقط از برداشت هائی که خود از تجربیات سیاسی خویش، و از تجربیات رهبران هنوز به رسمیت شناخته نشده ی خویش، به عمل آورده اند پیروی می کنند. توده ها با جذب اصول پراکنده ای که از دهان مبلغان شنیده اند، به اراده ی خود نتیجه های آن اصول را به زبان عمل ترجمه می کنند. بلشویک ها، به عنوان یک حزب، مبارزه ی کارگرا را برای هشت ساعت کار در روز رهبری نکردند. بلشویک ها توده ها را به تظاهرات آوریل فرخواندند. بلشویک ها در اوائل ماه ژوئیه توده های مسلح را به خیابان ها دعوت نکردند. فقط در ماه اکتبر حزب بلشویک سرانجام با توده ها همگام شد و پیشاپیش توده ها به حرکت در آمد، آن هم نه برای تظاهرات، که برای انقلاب.

بازنویس: یاشار آدری